

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ننه زکس

روایت زندگی و خاطرات بانوی فداکار ایل الیکایی

عذرا شاه حسینی



انتشارات حبله رود

۱۴۰۵

سرشناسه	: شاه‌حسینی، عذرا، ۱۳۳۸-
عنوان و نام پدیدآور	: ننه نرگس: روایت زندگی و خاطرات بانوی فداکار ایل الیکایی / عذرا شاه‌حسینی؛ ویراستار علیرضا شاه‌حسینی.
مشخصات نشر	: سمنان: انتشارات حبله‌رود، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۹۱ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۳۹۱-۱۵۸-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: روایت زندگی و خاطرات بانوی فداکار ایل الیکایی
موضوع	: قندالی دوست، نرگس، ۱۳۰۳-۱۳۹۶.
	زنان عشایری- ایران- سمنان (استان)- خاطرات
	woman, Nomadic- Iran- Semnan (Province)- Diaries
رده‌بندی کنگره	: HQ۱۱۷۱ [DSR۷۲]
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۵/۴۰۹۵۵۸۳
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۱۰۵۴۱۳۳۳

	ننه نرگس
انتشارات حبله رود	روایت زندگی و خاطرات بانوی فداکار ایل الیکایی
سمنان	نویسنده: عذرا شاه‌حسینی
میدان معلم،	ویراستار: دکتر علیرضا شاه‌حسینی
ساختمان فردوس	ناشر: حبله‌رود
طبقه اول، واحد ۷	چاپ نخست، ۱۴۰۵
www.hablerood.ir	شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۹۱-۱۵۸-۳
تلفن: ۰۲۳-۳۳۳۴۱۵۶۲	شمارگان: ۲۰۰ نسخه
۰۹۱۲-۷۳۲-۱۶۲۷	تایپ: مریم صبوری
	صفحه‌آرایی: محمدتقی رهبری فرد
	طرح روی جلد: سمیرا جمشیدی
	چاپ و صحافی: بارنگ
	قیمت: ۴۹۵ هزار تومان

عکس روی جلد: بیلاق کلک فیروزکوه. تیرماه ۱۳۸۹، علیرضا شاه‌حسینی



نخستین تصویر به جا مانده از ننه نرگس (۱۳۵۵)

تقدیم به مادرم؛

تو که پس از پرواز پدر، با دستانِ صبورت، تکیه‌گاهِ روزهای بی‌پناهی‌ام شدی.
تو «دو دستِ زندگیِ من» بودی که در طوفان‌ها، آرامشم را حفظ کردی.
این کتاب، روایتِ عشقِ بی‌پایانِ توست؛
روایتی که تا ابد در قلبمان زنده خواهد ماند.

مؤلف

فهرست مطالب

دریچه‌ای به حافظه‌ی جمعی و زیست‌جهان ایل الیکایی.....	۱
مقدمه.....	۱۲
آغاز زندگی ننه نرگس.....	۱۴
قولی که عمه ماه‌سلطان در گهواره داد.....	۱۵
دوستی نرگس و مروارید در بیلاق.....	۱۶
آغاز زندگی مشترک نرگس.....	۲۰
شکفتن اولین گل در خانه نرگس.....	۲۱
وقتی سرنوشت تغییر کرد.....	۲۲
شیون در بیلاق گندگ.....	۲۵
عشق و سنت؛ پیوند گلبرار و سکینه.....	۲۷
یارمحمد خانه‌دار می‌شود.....	۳۰
همسایگی با ایل کُتی در مگس‌تپه.....	۳۲
شروع بیماری یارمحمد.....	۳۳
سایه‌ای که از سرمان رفت.....	۴۶
زنی که همچون کوه ایستاد.....	۵۰
بلور؛ نامی از زبان پدر.....	۵۳
بهاری که دل نرگس هنوز زمستانی بود.....	۵۴
تصمیم بزرگ نرگس.....	۵۵
رؤیاهای ناتمام یک دختر.....	۵۷
نخستین گام علیرضا به سوی مدرسه.....	۵۸
دکان حاج‌بابا و خاطره یارمحمد.....	۵۹
کوچ به بیلاق.....	۶۱
مهربانی در دلِ کوچ.....	۶۲
صلابتِ ننه نرگس.....	۶۳
استقامت در دلِ گرما.....	۶۳

۶۴	 تشنگی و دلتنگی
۶۷	 گرآب؛ چشمهٔ شفای شترها
۷۰	 ننه نرگس؛ پیشگام برپایی چادرها
۷۲	 واره؛ رسم قرض شیر
۷۴	 آیاز شبانه و عطر قیماق
۷۷	 بچه‌ها به بازی، ننه‌ها به قاضی
۷۹	 «خواری بومو!»؛ فریادِ کودکانی که پدری نداشتند
۸۰	 قصهٔ سیرماساقان (از شینگ و سلیمک تا داروهای گیاهی کوهی)
۸۲	 از ارجمند تا گُندگ؛ چهل سال همدلی
۸۴	 آواهای کار (ترانه‌های مشک زنی)
۸۵	 از قورساق تا لور؛ کیمیایِ دستانِ ننه نرگس
۸۶	 «بی دُخُس کیجا»؛ قصه‌ی ترس‌ها و دلبستگی‌های بیلاقی
۸۷	 پشم‌چینی؛ ضیافتِ کار و یاری
۸۸	 روی هر میش یک شیر خوابیده
۹۲	 دسته‌های مهر؛ قصه‌ی ریسندگی در سیاه چادرها
۹۴	 آوای کمانه در بیلاق؛ قصه نمدمال‌های نور و کجور
۹۵	 فنون کهنِ نگهداری لبنیات در ایل
۹۹	 دباغی پوست (دادُغ)
۹۹	 آیین دوخت:
۹۹	 هنرِ «جا زدن»
۱۰۰	 جشن نرون و آیین بدرود با بیلاق
۱۰۲	 رنگِ سرخ قشلاق؛ هنرِ زنان در پاییز
۱۰۳	 دارِ قالی؛ پیوندِ نقش‌ها و خاطره‌ها
۱۰۴	 شبِ طوفانی و تولدی در قشلاق
۱۰۶	 حمام جمعه، عطر گل سر و بوی گرمای خانه
۱۰۷	 سنگ پا، قلقلک و درد شیرین:
۱۰۷	 پس از حمام، شستشوی لباس:
۱۰۸	 بیماری افسر و اضطرابِ غربت
۱۱۲	 سایهٔ چپق و دوندگی‌های کودکانه
۱۱۳	 رج‌به‌رج، برای بقای زندگی

۱۱۴	شیرزنی در مسیر دادگاه.....
۱۲۴	خاطره شب نوزدهم ماه رمضان.....
۱۲۵	سنت سوغاتی دادن.....
۱۲۷	سوا شدن؛ آغاز یک زندگی روی پای خود.....
۱۳۰	دیدار دوباره و شهادت به بزرگی نرگس.....
۱۳۰	تحصیلات بچه‌ها.....
۱۳۵	مشق بابا، اشک فرزند.....
۱۳۸	روزگار سخت در مگس‌تپه.....
۱۳۹	پنجه‌های هنرمند ننه نرگس.....
۱۴۲	شب دلهره و کولاک کویر.....
۱۴۶	سرنوشت در تارهای قالی؛ روایت پیوند خاتون و اکبر.....
۱۴۹	عطر برنج و صدای خطبه؛ آغاز زندگی جدید.....
۱۵۰	رفتن آبجی خاتون به خانه بخت.....
۱۷۵	تحصیلات بچه‌ها.....
۱۷۶	ره‌گشایی از چُقُنِ ننه.....
۱۷۶	ورود خاله نرگس به روستای پاده.....
۱۷۷	سفر به روستای پاده؛ دیداری پر از مهر با خواهرانش.....
۱۸۱	خاطره علیرضا: رفتن به سیاه کوه.....
۱۸۹	بیماری ننه.....
۱۹۲	کوچ به ییلاق با کامیون.....
۲۰۰	باران خواهی: روزهایی که برای بارش باران دعا می‌کردیم.....
۲۰۴	وقتی بچه‌هایم پشت میز کار نشستند.....
۲۱۰	گذراندن دوره آموزشی سپاه بهداشت عذرا.....
۲۱۷	آغاز زندگی تازه نرگس در روستای فند.....
۲۲۲	افسر، دانشجوی تربیت معلم شد.....
۲۲۹	کارمند شدن و ازدواج علیرضا.....
۲۳۴	قبولی من و علیرضا در آزمون ضمن خدمت.....
۲۳۵	نور چشم خانواده؛ اولین نوه پسری.....
۲۳۶	روشنای آیات در دل ننه (وقتی ننه قرآن خواندن را آموخت).....
۲۴۱	آرزوی دیرین ننه؛ سفر حج.....

۲۵۳	چهارشنبه‌سوری در خانه ننه نرگس
۲۶۰	آستک‌های ننه
۲۶۵	دست‌های سوخته، نانِ پخته (نخستین تجربه نان پزی)
۲۶۹	شبی که ننه بیشتر ماندنمان را می‌خواست (یلدای آخر)
۲۶۹	کوچ بی‌برگشت ننه از بیلاق
۲۷۰	وقتی صدای ننه خاموش شد
۲۷۶	تصاویر

دریچه‌ای به حافظه‌ی جمعی و زیست‌جهان ایل الیکایی

زندگی زنان عشایر، جهانی آمیخته با کار، صبر، مسئولیت‌پذیری و پیوند عمیق با طبیعت است؛ جهانی که در آن زن نه تنها نگهدار خانه و خانواده، بلکه یکی از ارکان پایداری نظام معیشتی، حافظ سنت‌های ایلی و انتقال‌دهنده‌ی تجربه‌های زیسته از نسلی به نسل دیگر به شمار می‌آید. بسیاری از این زنان در سکوت زیسته‌اند و در همان سکوت نیز از میان رفته‌اند، بی‌آنکه نام و نشان آنان در اسناد رسمی یا روایت‌های مکتوب ثبت شود. با این همه، برخی چهره‌ها چنان در حافظه‌ی جمعی ایل جای می‌گیرند که یادشان سال‌ها پس از درگذشت نیز در میان مردم زنده می‌ماند. نرگس قندالی‌دوست، معروف به ننه‌نرگس، از همین زنان بود؛ زنی از ایل الیکایی که زندگی‌اش، همچون بسیاری از زنان کوچنده، در میان راه‌های ییلاق و قشلاق، در کنار دام‌ها، زیر آفتاب دشت و در معرض باد کوهستان سپری شد، اما صبر، نجابت، سخاوت و استواری‌اش او را به چهره‌ای ماندگار در میان هم‌نسلان و بازماندگانش بدل کرد.

نرگس قندالی‌دوست، فرزند محمدرضا، در دوم مهرماه ۱۳۰۳ در روستای کویرآباد از توابع بخش خوار، در محدوده‌ی شهرستان آرادان امروزی، چشم به جهان گشود. دوران کودکی او در محیطی ساده، روستایی و مبتنی بر کار خانوادگی سپری شد؛ محیطی که در آن زندگی با دامداری، کار در طبیعت، همیاری خویشاوندی و مشارکت در امور روزمره معنا می‌یافت. دختران در چنین

جامعه‌ای از سال‌های نخست زندگی با مسئولیت آشنا می‌شدند و نرگس نیز از این قاعده مستثنا نبود. کار در کنار مادر، رسیدگی به دام‌ها، آموختن مهارت‌های خانه‌داری، تهیه‌ی فرآورده‌های لبنی و فراگیری آداب زیست عشایری، بخشی از تجربه‌های نخستین زندگی او بود.

در بیست و چهارم شهریور ۱۳۲۰، در سال‌هایی که ایران درگیر پیامدهای جنگ جهانی دوم و آشفتگی‌های ناشی از آن بود، نرگس با یار محمد شاه‌حسینی، فرزند خان محمد، متولد ۲۴ شهریور ۱۲۹۴ و اهل چشمه‌مُلک ۱ خوار، ازدواج کرد. مهریه‌ی این ازدواج ۶۰۰ ریال بود؛ رقمی که در عین سادگی، بازتابی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی آن روزگار به شمار می‌آید. زندگی مشترک آنان در مگس‌تپه آغاز شد و نرگس از همان سال‌ها به‌طور جدی وارد چرخه‌ی زندگی کوچ‌نشینی شد؛ چرخه‌ای که در آن فصل‌ها مسیر زندگی را تعیین می‌کردند و حرکت، بخشی جدایی‌ناپذیر از زیست روزمره بود.

بیلاق خانواده در منطقه‌ی ساهان، در غرب شهر ارجمند فیروزکوه، قرار داشت؛ ناحیه‌ای سرسبز در دامنه‌های البرز مرکزی که در ماه‌های گرم سال پذیرای طایفه‌های عشایری بود. قشلاق آنان نیز در روستای مگس‌تپه قرار داشت؛ جایی که شرایط اقلیمی آن برای زمستان‌گذرانی و نگهداری دام‌ها مناسب‌تر بود.

۱. چشمه‌مُلک آبادی‌ای از میان رفته در ناحیه‌ی آرادان بود که در دو کیلومتری شمال‌شرقی فروان و در شمال راه‌آهن تهران- مشهد، میان ایستگاه‌های یاتری و دهنمک، قرار داشت. این آبادی منشاء ایلی داشت و از استقرارگاه‌هایی از عشایر الیکایی شکل گرفته بود. نام آن برگرفته از چشمه‌ای در اراضی زراعی محل بود که سبب پیدایش و تمرکز جمعیت در این نقطه شد. بر پایه‌ی فرهنگ جغرافیایی ایران، در سال ۱۳۲۸ دارای حدود ۵۰۰ نفر جمعیت بود و ساکنان آن به زراعت، گله‌داری، شترداری و بافت قالیچه، گلیم و جاجیم اشتغال داشتند. (رزمارا، علی، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۲۸، ص ۵۹). چشمه‌مُلک در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۳۴۰ خالی از سکنه شد و امروزه اثری از روستا باقی نمانده است. (ویراستار)

نرگس در طول عمر خود، گذار از کوچ سنتی با کاروان‌های شتر به استفاده از خودرو را تجربه کرد؛ تحولی که برای نسل او نشانه‌ی ورود تدریجی زندگی عشایری به دوره‌ای تازه و دگرگونی آرام، اما عمیق، در شیوه‌های جابه‌جایی و معیشت بود.

کار روزانه‌ی او، همچون بسیاری از زنان عشایر، پیوسته و بی‌وقفه بود: دوشیدن دام‌ها در سپیده‌دم، تهیه‌ی ماست، کشک، روغن و دیگر فرآورده‌های لبنی، سامان دادن بارهای کوچ، نگهداری از فرزندان، مشارکت در کارهای جمعی ایل و حفظ پیوندهای خویشاوندی و اجتماعی. قامت بلند، چهره‌ی آفتاب‌خورده و منش آرام او نشانه‌ی سال‌ها زندگی در دل طبیعت و مواجهه‌ی روزمره با دشواری‌های زیست ایلی بود.

زندگی نرگس، همچون زندگی بسیاری از زنان عشایر، خالی از اندوه نبود. پس از حدود دو دهه‌ی زندگی مشترک، همسرش یارمحمد در سال ۱۳۴۰ درگذشت و در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرری به خاک سپرده شد. این نخستین داغ بزرگ زندگی او بود. سال‌ها بعد، در سال ۱۳۵۳، فرزندش علی‌اصغر نیز از دنیا رفت و در مجاورت بقعه‌ی امامزاده قوشه، در جنوب گرمسار، به خاک سپرده شد؛ اندوهی که تا پایان عمر در دل او باقی ماند. در همان سال، خانواده به روستای فند نقل مکان کرد و این روستا به محل اقامت دائمی نرگس بدل شد.

نرگس در کنار همه‌ی دشواری‌های زندگی کوچ، به باورهای دینی و سنت‌های ایل نیز پایبند بود. سال‌ها بخشی از فرآورده‌های لبنی دام‌هایش را به بقعه‌ی امامزاده پنج‌تن در روستای فند نذر می‌کرد؛ سنتی که در میان بسیاری از زنان عشایر رواج داشت و پیوندی معنادار میان کار روزانه، معیشت دامدارانه و ایمان

دینی آنان برقرار می‌ساخت.

موفقیت و جایگاه اجتماعی نرگس را، افزون بر پیشینه‌ی خانوادگی او که به یکی از خاندان‌های اصیل ایل تعلق داشت، می‌توان متأثر از موقعیت و پیشه‌ی همسرش نیز دانست. یارمحمد به حرفه‌ی چوبداری^۱ اشتغال داشت؛ پیشه‌ای که با رفت‌وآمدهای بسیار، تعاملات گسترده و سفرهای طولانی به نواحی مختلف پیرامون محل زیست همراه بود. این ارتباطات و تجربه‌های میدانی، بی‌گمان در گسترش افق‌های اجتماعی و فرهنگی خانواده و نیز در شکل‌گیری مسیر زندگی نرگس بی‌تأثیر نبوده است.

آشنایی نگارنده‌ی این سطور با نرگس قندالی دوست به میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۷۰ بازمی‌گردد؛ زمانی که در مسئولیت معاونت امور عشایر استان سمنان فعالیت داشتم. در آن سال‌ها بارها در سفرهای کاری به ییلاقات غرب ارجمند، از جمله کلک و گندگ، و نیز در روستای فند با او دیدار کردم و مهمان خانه‌ی ساده اما صمیمی‌اش بودم. گفت‌وگو با او فرصتی ارزشمند برای شنیدن روایت‌هایی از گذشته‌ی ایل بود؛ روایت‌هایی درباره‌ی کوچ‌های قدیمی، شیوه‌های دامداری، آداب زندگی جمعی، مناسبات خویشاوندی و تجربه‌های زنانی که سال‌ها ستون زندگی عشایری بوده‌اند.

روابط و صمیمیت نرگس به خاندان خونی محدود نمی‌شد. ننه‌نرگس در خلوت، با همان گرمی و مهربانی، مرا «پسرم» خطاب می‌کرد، به سیاه‌چادر خود دعوت می‌نمود و با صفا و سخا پذیرایی می‌کرد. در عین حال، در ییلاق کلک و در

۱. چوبدار: کسی که به خرید و فروش دام اشتغال دارد. نک به: علیرضا شاه حسینی، نظام سنتی فروش دام در ایلات و عشایر کوچنده استان سمنان، نشریه ذخایر انقلاب (عشایر)، دوره ۳، شماره ۶۰ (زمستان ۱۴۰۳)، ص ۴۱-۵۳.

حضور همکاران اداری‌ام، با حفظ احترام اجتماعی، مرا «آقای شاه‌حسینی» می‌نامید. این آمیزه‌ی صمیمیت خانوادگی و رعایت حرمت اجتماعی، به‌خوبی سیمای اخلاقی او و بخشی از فرهنگ رفتاری زنان نسل قدیم ایل را نشان می‌داد. در سال ۱۳۸۴ و در دوران مسئولیت اینجانب به‌عنوان مدیرکل امور عشایر استان سمنان، مسیر دسترسی به ییلاق ساهان به درخواست عشایر و با همکاری زنده‌یاد مهندس محسن تاجیک منصوری، مدیر وقت، و دکتر فرهاد مشیرغفاری، معاون وقت مدیریت امور عشایر استان تهران، بازگشایی شد. این اقدام رفت‌وآمد عشایر منطقه را آسان‌تر کرد و برای خانواده‌هایی چون خانواده‌ی نرگس اهمیت فراوان داشت.

پس از انتقال نگارنده به صداوسیما مرکز سمنان نیز بخشی از خاطرات و روایت‌های نرگس در برنامه‌ها و مستندهای مرتبط با فرهنگ عشایر ثبت شد؛ از جمله در برنامه‌های «فرهنگ مردم»، «کوچندگان» و گزارش خبری تلویزیونی «آواهای کار» که از شبکه‌ی استانی سیما و شبکه‌ی سه پخش شد. همچنین در مستندهایی چون «ساکنان حبله‌رود»، «کارآواها»، «گوهرهای پنهان» و مستند رادیویی «بی‌بی نرگس» به گزارشگری مهران مجیدپناه، بخش‌هایی از این میراث شفاهی بازتاب یافت. عکس‌های متعددی نیز از او در ییلاق و قشلاق ثبت شده که امروز بخشی از اسناد تصویری زندگی عشایر الیکایی به شمار می‌آید.

نرگس قندالی‌دوست سرانجام ساعت پنج بعدازظهر روز ۱۱ بهمن ۱۳۹۶ در بیمارستان معتمدی گرمسار چشم از جهان فروبست و در جوار بقعه‌ی امامزاده پنج‌تن در روستای فند، همان مکانی که سال‌ها با نذر حاصل دام‌های خود به آن ارادت می‌ورزید، به خاک سپرده شد. با درگذشت او، یکی از زنان برجسته‌ی نسل

قدیم ایل الیکایی از میان رفت؛ نسلی که کوچ سنتی با شتر را تجربه کرده و تحولات زندگی عشایری را در طول نزدیک به یک قرن از سر گذرانده بود. او در زمان درگذشت، مادر بزرگی پربرکت بود و از او ۱۵ نوه، ۱۴ نتیجه و ۴ کُتیجه به یادگار ماند؛ نسل‌هایی که هر یک ادامه‌دهنده‌ی راه و یادآور زندگی پربار زنی از تبار ایل الیکایی‌اند.

نگارنده در سال‌های فعالیت خود با زنان فداکار بسیاری در مناطق عشایری آشنا شده است؛ زنانی که هر یک حامل بخشی از تاریخ شفاهی، دانش بومی، تجربه‌های معیشتی و فرهنگ اخلاقی ایل بوده‌اند. چه نیکو بود اگر شرایطی فراهم می‌شد تا تجربه‌های زیسته، خاطرات و توانمندی‌های آنان به گونه‌ای نظام‌مند ثبت و مستند می‌شد و در حافظه‌ی تاریخی کشورمان ماندگار می‌ماند. من هرگاه به مناطق عشایری سفر می‌کنم و با چنین زنان بزرگی از ایلم روبه‌رو می‌شوم، در خود احساس غرور می‌کنم و باور دارم که جایگاه ابدی این انسان‌های پاک‌سیرت، در بهشت برین است.

کتاب حاضر حاصل ثبت، تدوین و بازنگاری بخشی از تاریخ شفاهی زنی است که خاطرات و تجربه‌های زیسته‌ی او، از رهگذر روایت‌های شفاهی، به عرصه‌ی نوشتار راه یافته و در قالب اثری مکتوب در دسترس خوانندگان قرار گرفته است. این روایت‌ها که از زبان مادر نویسنده نقل شده‌اند، افزون بر ارزش‌های شخصی و خانوادگی، واجد اهمیتی فراتر از یک خاطره‌نگاری فردی‌اند و می‌توان آن‌ها را بخشی از حافظه‌ی زیسته و جمعی یک نسل به شمار آورد. از این منظر، اثر حاضر نه تنها بازتاب‌دهنده‌ی زندگی فردی راوی، بلکه نمایانگر بخشی از زیست‌جهان فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای است که در معرض دگرگونی‌های گسترده‌ی ناشی

از تحولات معاصر قرار داشته است.

در فرآیند آماده‌سازی این اثر برای انتشار، اهتمام بر آن بوده است که متن، در عین برخورداری از بازبینی زبانی، نگارشی و ساختاری، کمترین فاصله را با لحن، فضا و شیوه‌ی طبیعی بیان راوی داشته باشد. اصل راهنما در این مسیر، رعایت امانت در انتقال روایت‌ها و حفظ اصالت گفتار بوده است؛ از این‌رو، مداخلات ویرایشی تنها در حدود ضرورت و با هدف افزایش دقت، انسجام و خوانایی متن اعمال شده‌اند. بدین‌ترتیب، کوشش شده است که روایت‌ها، ضمن برخورداری از صورت‌بندی مکتوبی سنجیده، ویژگی‌های زنده و صمیمی روایت شفاهی خود را حفظ کنند.

یکی از جنبه‌های حائز اهمیت این کتاب، ثبت و بازنمایی بخشی از دانش بومی و تجربه‌های زیسته‌ی کوچ‌نشینان الیکایی است؛ دانشی که در پیوند مستقیم با شیوه‌ی معیشت، الگوهای جابه‌جایی، مناسبات اجتماعی و محیط زیست شکل گرفته و تداوم یافته است. اهمیت این بخش زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم الیکایی‌ها تا نیمه‌ی نخست قرن سیزدهم هجری شمسی از شترداران بزرگ نواحی شرقی پایتخت به شمار می‌آمدند و پیش از گسترش وسایل حمل‌ونقل جدید، شتر نقشی محوری در کوچ و نیز در مکاری، یعنی باربری و انتقال هیزم به دارالخلافه، ایفا می‌کرد. اشاره‌های موجود در کتاب به شیوه‌های سنتی درمانگری شتر، از جمله آیین بردن شترها به چشمه‌ی گراب در ارتفاعات شرق سیمین‌دشت، نمونه‌ای از این دانش تجربی و بومی است. همانندی این آیین با نمونه‌های ثبت‌شده در دیگر مناطق ایران، از جمله جزیره‌ی قشم^۱، بر اهمیت

۱. این آیین تحت عنوان «حمام‌آشترن در روستای سهیلی جزیره قشم» در تقویم رویدادهای گردشگری

مردم‌نگارانه و تاریخی این اطلاعات می‌افزاید و ثبت آن‌ها را در زمره‌ی کوشش‌های مؤثر برای حفظ میراث فرهنگی ناملموس قرار می‌دهد.

از دیگر ابعاد قابل توجه این اثر، بازتاب هویت فرهنگی از خلال زبان، اصطلاحات و الگوهای بیانی رایج در میان ایل الیکایی است. کاربرد ضرب‌المثل‌ها، تعبیر بومی و تکیه کلام‌های محلی، که در مواردی به همان صورت گویشی نقل و سپس معنا شده‌اند، نه تنها به حفظ بافت زبانی روایت یاری رسانده، بلکه امکان آشنایی دقیق‌تر خواننده با ساختارهای معنایی و فرهنگی نهفته در زبان محلی را فراهم کرده است. خطاب‌هایی چون «گاگا جان»، «بُرار زن»، «بَبِم» و «باجی جان» صرفاً واحدهای زبانی نیستند، بلکه حامل لایه‌هایی از عاطفه، نسبت‌های خویشاوندی، صمیمیت اجتماعی و نظام ارتباطی خاص این زیست‌جهان‌اند. از این حیث، زبان در این اثر تنها ابزار انتقال محتوا نیست، بلکه خود به مثابه بخشی از موضوع مطالعه و حامل ارزش‌های فرهنگی ظاهر می‌شود.

با توجه به آنکه بخشی از نام‌ها، مکان‌ها، اشارات تاریخی، زمینه‌های اجتماعی و اصطلاحات تخصصی مطرح‌شده در متن ممکن است برای خواننده‌ی امروز نیازمند توضیح تکمیلی باشد، در حد ضرورت پاورقی‌هایی به متن افزوده شده است. این توضیحات با هدف روشن‌تر شدن زمینه‌های تاریخی و فرهنگی روایت‌ها، تبیین اصطلاحات بومی و ارجاع به برخی منابع مکتوب مرتبط فراهم آمده‌اند. در تنظیم این تعلیقات کوشش شده است که ضمن ایفای نقش توضیحی و ارجاعی، از مداخله‌ی بیش از اندازه در جریان طبیعی روایت پرهیز شود و پیوستگی متن آسیب نبیند.

→

اثر حاضر افزون بر ثبت خاطرات فردی، ظرفیت آن را دارد که برخی ابعاد مناسبات اجتماعی و الگوهای همزیستی میان ایل و جامعه‌ی پیرامونی را نیز آشکار سازد. در این میان، اشاره به روابط صمیمانه‌ی ایل با روستاییان البرز مرکزی، که در فرهنگ محلی با عنوان «آشنا» شناخته می‌شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. روایت آشنایی نرگس با مشهدی رمضان از اهالی ارجمند، نمونه‌ای روشنگر از این مناسبات است؛ مناسباتی که در قالب تبادل کالا، مهمان‌نوازی متقابل و پیوندهای عاطفی و اجتماعی استمرار می‌یافت. آنچه در این بستر رخ می‌داد، صرفاً نوعی دادوستد اقتصادی نبود، بلکه شکلی از همبستگی اجتماعی و مشارکت زیستی بود که در قالب فرهنگ همیاری و تقسیم منابع میان اعضای جامعه تجلی پیدا می‌کرد.

همچنین، کتاب از حیث ثبت وجوهی از فرهنگ کار و زندگی روزمره در محیط ییلاقی نیز شایان توجه است. اشارات مربوط به فرآورده‌های لبنی، آیین‌های دامداری، پشم‌چینی و بازتاب ترانه‌ها و آواهای کار، بر ارزش مردم‌نگارانه‌ی اثر می‌افزاید. این عناصر، در کنار یکدیگر، امکان بازسازی بخشی از فضای معیشتی، عاطفی و فرهنگی زیست ایلی را فراهم می‌سازند. در مواردی که بخشی از این مواد شفاهی در متن اصلی به صورت کامل در دست نبوده، نگارنده با اتکا به پژوهش‌های میدانی و تجربه‌های پیشین خود، برخی اطلاعات تکمیلی را با ذکر منبع و در قالب ارجاعات لازم افزوده است تا پیوستار این میراث زبانی و فرهنگی تا حد امکان حفظ شود.

ویرایش متونی که بر پایه‌ی تاریخ شفاهی سامان می‌یابند، به‌ویژه آنجا که حافظه، احساس و تجربه‌ی زیسته‌ی راوی در شکل‌گیری روایت نقشی اساسی

دارد، مستلزم حساسیتی روش‌شناختی و اخلاقی است. در چنین آثاری، ویراستار ناگزیر است میان دو ضرورت گاه متعارض تعادل برقرار کند: از یک‌سو، لزوم افزایش انسجام، دقت و خوانایی متن، و از سوی دیگر، ضرورت حفظ روح روایت، لحن راوی و ساختار طبیعی بازگویی خاطره. بر همین مبنا، در تنظیم نهایی این اثر کوشش شده است که متن، ضمن برخورداری از نظم‌ی روشن‌تر و صورتی منقح‌تر، اصالت روایی خود را حفظ کند و تصویری هرچه دقیق‌تر از تجربه‌های نقل‌شده ارائه دهد.

این کتاب نه تنها یادنامه‌ای برای ننه‌نرگس و ادای احترام به مقام مادر است، بلکه تلاشی در جهت ثبت بخشی از سبک زندگی، دانش بومی و میراث زبانی ایل الیکایی نیز به شمار می‌آید؛ میراثی که در سایه‌ی تحولات شتابان اجتماعی و فرهنگی، بیش از پیش در معرض فراموشی قرار گرفته است. روایت زندگی نرگس قندالی‌دوست، در حقیقت روایت بخشی از تاریخ اجتماعی و فرهنگی عشایر الیکایی است؛ تاریخی که بخش بزرگی از آن در حافظه‌ی زنان ایل حفظ شده است. این کتاب را فرزند او، عذرا شاه‌حسینی، به پاس قدردانی از زحمات، صبوری و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر مادری نگاشته است که نزدیک به یک قرن، بار سنگین زندگی را با استواری بر دوش کشید. نگارش این خاطرات، نه تنها ادای دینی عاطفی به مقام مادر، بلکه کوششی ارزشمند برای حفظ یاد و نام زنی است که زندگی او آینه‌ای از رنج، نجابت، پایداری و کرامت زنان عشایر این سرزمین به شمار می‌آید.

امید می‌رود این اثر، افزون بر ارزش مستند و فرهنگی خود، بتواند زمینه‌ای برای تأمل در تجربه‌های انسانی نسل‌های پیشین، بازشناسی وجوهی از حافظه‌ی

جمعی و توجه دوباره به اهمیت روایت‌های شفاهی در بازسازی تاریخ اجتماعی و فرهنگی این سرزمین فراهم آورد.

علیرضا شاه‌حسینی

هفتم خرداد ۱۴۰۵ سمنان

روزی در حال مرور آلبوم عکس‌های خانوادگی بودم؛ مجموعه‌ای از تصاویر که هر یک بخشی از تاریخ زندگی ما را در خود نگه داشته‌اند. با ورق‌زدن این عکس‌ها، سیلابی از خاطرات در ذهنم جاری شد و لحظه‌های تلخ و شیرین گذشته بار دیگر در برابر چشمانم جان گرفتند. همان‌جا بود که تصمیم گرفتم مجموعه خاطراتی را که مادرم در طول سال‌ها برایم بازگو کرده بود، به همراه آنچه خود در کنار او تجربه کرده بودم، ثبت و مکتوب کنم.

فرآیند نوشتن این خاطرات، کاری ساده و بی‌تکلف نبود. هر جمله‌ای که بر کاغذ می‌آوردم با بغضی فروخورده و اشکی بی‌اختیار همراه می‌شد. هنگامی که نوشته‌هایم را برای همسر، فرزندان، خواهر، خواهرزاده‌ها، و نوه و نتیجه‌های مادرم خواندم، احساساتم چنان بر من چیره شد که نمی‌توانستم مانع ریزش اشک‌هایم شوم. اطرافیانم با شگفتی می‌پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟»

پاسخ ساده بود: من تنها بخش کوچکی از آنچه در دل داشته‌ام و آنچه مادرم در طول سالیان تحمل کرده است را ثبت کرده‌ام. شاید برای بسیاری باورپذیر نباشد که مادرم برای تربیت و بزرگ کردن فرزندانش چه رنج‌ها و دشواری‌هایی را پشت سر گذاشته است. آنچه در این صفحات آمده، تنها نمونه‌ای کوچک از فداکاری‌ها و زحمات بی‌وقفه اوست.

مادرم هرگز در حضور ما اشک نریخت و هیچ‌گاه گلایه‌ای بر زبان نیاورد؛ اما امروز من در برابر این خاطرات، به‌جای او اشک می‌ریزم، زیرا می‌دانم چه بار سنگینی را در زندگی بر دوش داشته است.

هر که را بینی به دنیا سربلند
اولین آموزگارش مادر است